

## فوریت

به هایپر مارکت محل برای خرید چند قلم خوراکی مشخص رفته بودم، عزیزم می دانی که من تا لازم نشود چیزی برای یخچال نمی خرم، این طوری خیالم راحت تر است، تو که فقط چایی می خوردی، اما نمی دانم چرا گاهی در یخچال را باز می کردی و همیشه هم می خندیدی. خریدم را که کردم، وقتی خواستم از یکی از راهروهای باریک سوپر بروم تا حساب کنم، خانمی که با سبد چرخدار بزرگی حسابی خرید کرده بود تقریباً تمام عرض معبر را گرفته بود و من آرام ولی واضح، گفتم می بخشید، که کنار برود اما او آن قدر غرق دقت در اجناس بود که اصلاً متوجه نشد در همین حین متوجه قوطی های مختلف قهوه فوری که در قفسه مقابل او بود شدم و یادم آمد که قهوه ام تمام شده، خواستم یکی از قوطی ها که قبلاً هم خریده بودم و طعمش را چشیده بودم بردارم که خانم مسن با صدای پخته اش نگاهی به من کرد و پرسید کدام بهتر است؟ من که با سوال او در مقام آدم بلد و وارد قرار گرفته بودم با لحن و حوصله خاصی گفتم این یکی فلان است و آن یکی طعمش فلان و اینی که من برداشتم بیشتر به درد قهوه خور ها می خورد، هنوز توضیح تمام نشده بود گفتم، آدم قهوه خور که قهوه فوری نمی خورد. خوب وقت و جوابی برایش نداشتم، ضمن این که باید زودتر به خانه می رسیدم چون یکی از آن قرارهای فوری با تو داشتم، او که با حوصله خریدش را کرده بود برای حساب کردن پشت سر من آمد و فروشنده که البته و قاعدتاً امثال او را بیشتر تحویل می گیرد مشغول جمع و جور کردن خرید هایمان شد، خانه که رسیدم با عجله لیوان شستم و بعد خواستم خرید ها را توی یخچال بزرگ اما خالی ام بگذارم که متوجه بسته سیگاری در کیسه که به اشتباه در نایلون بود و به نظر می رسید مال همان خانم بود شدم. روی پاکت زیر تصویر دو ربه یکی سالم و دیگری ناسالم نوشته بود خودتان قضاوت کنید، و من فوراً به فکر فرو رفتم و تو فوراً آمدی و من فوراً چای دم کردم و خوردیم و تو فوراً رفتی، خودت قضاوت کن توی آن اوضاع فوری یخچال را برای که پر می کردم؟ پر نگه داشتن یخچال لاجرم باعث می شود هر روز اضافه ها و مانده ها را دور بریزم تا محیطش را تازه نگه دارم، وقتی به دم کرده قهوه و فرقی با فوری آن فکر می کنم می بینم خوردن قهوه دم کرده ایجاب می کند دایم تفاله هایش را دور بریزی و دستگاهش را تمیز نگه داری، تو که رفتی دلم نمی خواست هیچ کاری کنم، روی کاناپه به خواب رفتم، هنوز بوی لباس را می داد، مثل خیلی وقت ها ناگهان زلزله شد، دکترم می گوید این واکنش ضمیر ناخوداگاهم به تپش قلب ناگهانی در خواب است، می گفت این تپش قلب هم عوارض ترک قرص هایی است که می خوردم، گفت نگران نباشم. اخیراً آن قدر خواب این زلزله را دیده بودم که در عالم رویا دریچه مخفی زیر قالیچه خانه به پناهگاهی زیرزمینی ساخته بودم و هر بار که زلزله می شد با عجله از آن پایین می رفتم و صبر می کردم تا آب ها از آسیاب بیافتد، عزیزم دکتر می گوید آن دریچه را هم ضمیر ناخوداگاهم آن جا تعبیه کرده تا بیدار نشوم و گرنه تو که می دانی خانه ام قالیچه ای ندارد، پایین رفتم، این بار زیرزمین پر از قفسه بود و قفسه ها پر از قوطی ها و شیشه های قهوه که با لرزه ها به زمین می ریختند و می شکستند و عطر تلخ قهوه که با گرد و

خاک احساس خفگی می داد هوای غلیظ زیرزمین را سنگین تر کرده بود، شاید به خاطر همین یخچالم که خالیست خیالم راحت تر است، البته چیزی نیست، تعبیر خواب فرویدی می گوید احتمالا در وضعیت خوابیده بودم که مجرای تنفسم تحت فشار بود، بیدار شدم و همه چیز فوراً به حالت عادی برگشت، فردای آن روز سر راه برگشت به سوپر سری زدم که پاکت سیگار را برگردانم و فروشنده گفت که پاکت را نگه دارم و خانم بعد از رفتن من آن را برایم حساب کرده، من هم برایش یکی از همان قهوه فوری ها خریدم پیش فروشنده امانت گذاشتم، او زن سرد و گرم چشیده ای بود، اما هرگز یک فوری، مثل تو را نچشیده بود عزیزم، تا بفهمد فوریت یعنی چه، نمی دانست من اصلاً تو را آن قدر کم دارم که حتی نمی توانم کمی از تو را نگه دارم. چه برسد که بخواهم اضافه ات را دور بریزم، او عادت داشت قهوه دم کند و سیگار بکشد، مصرف کند، من عادت دارم تو را روی خودت انبار کنم، توی خودم بچینم و آن پایین ها نگه دارم، حالا قفسه های من از تو آن قدر خالی اند و آن پایین چنان بهم ریخته، که جای من حتی وقت زلزله ات هم آن پایین امن نیست، می خواهم بروم به دکترم بگویم فکر پناهگاه جدیدی باشد، عزیزم دکتر فقط چهارشنبه ها هست. حالا وقتی هر روز دیگری زلزله و سیل و طوفان بیاید خودم باید فکری به حال اوضاع کنم، تو که نیستی در دنیای من هیچ اورژانسی برای فوریت ها جواب نمی دهد، امشب باران که بیاید خانه من روی دریاچه ای تلخ شناور می شود، اما شاید زن مسن در خانه اش کنار پنجره باز به هوای مرطوب، سیگار می کشد و قهوه دمی می خورد.